

**مناظره علی کریمی و ساکت در صداوسیما**

**علی کریمی:** شما بهتره همون ساکت باقی بمونید!

**محمدرضا ساکت:** من که ساکتیم! نشستیم به گوشه نون و قرار دادیم رو می خورم!

سوشیالینس شجاعی فرد |

**صفحه روزانه طنز و کارتون شماره چهار صد و نام**

پیراگتھر: به ما شد عرصه تنگ جز شکیبایی چه باشد راهکار؟

توی دنیای پراز اندوه و جنگ خنده کرد و داد پاسخ: «شهر ونگ»

در پی توقیف محموله دندان مصنوعی قاچاقی

# ننه جون: ماشین وارداتی که به ما نرسید بذار منم یه لقمه از قاچاق بخورم!

«قاچاقچی: از ایران مغز می بریم اونور مرز، به جاش دندون مصنوعی میاریم!» یک وزیر کهنسال: محموله دندان مصنوعی، برای مصرف شخصی بوده! وزیر بهداشت: دندان ها دست دوم بودند و خوب هم مسواک نشده بودند!

#مصنوعی #پیر مردان\_قاچاقچی #عقل\_جن #شهر ونگ

**گمشدگان**

**چهار صدمین تاکسی مرسی!**



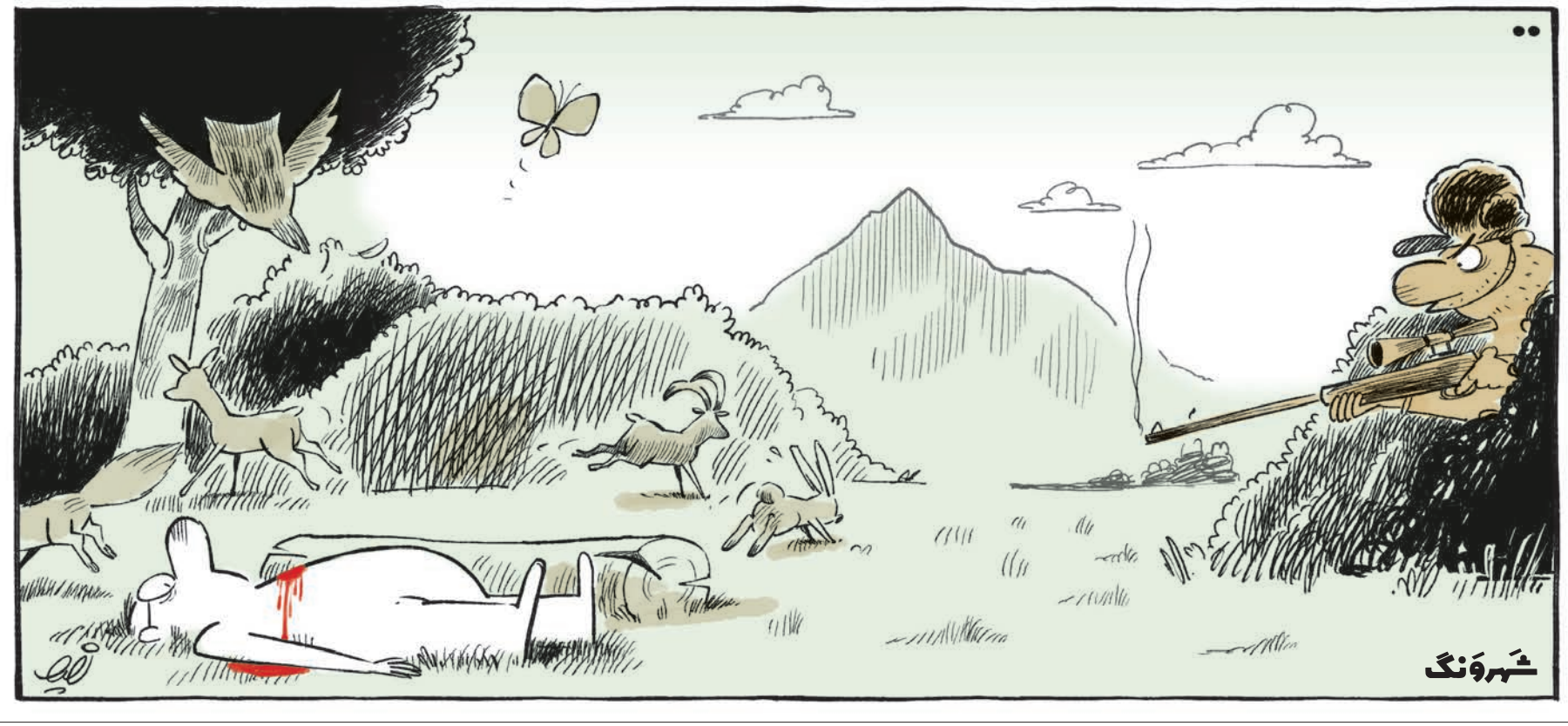
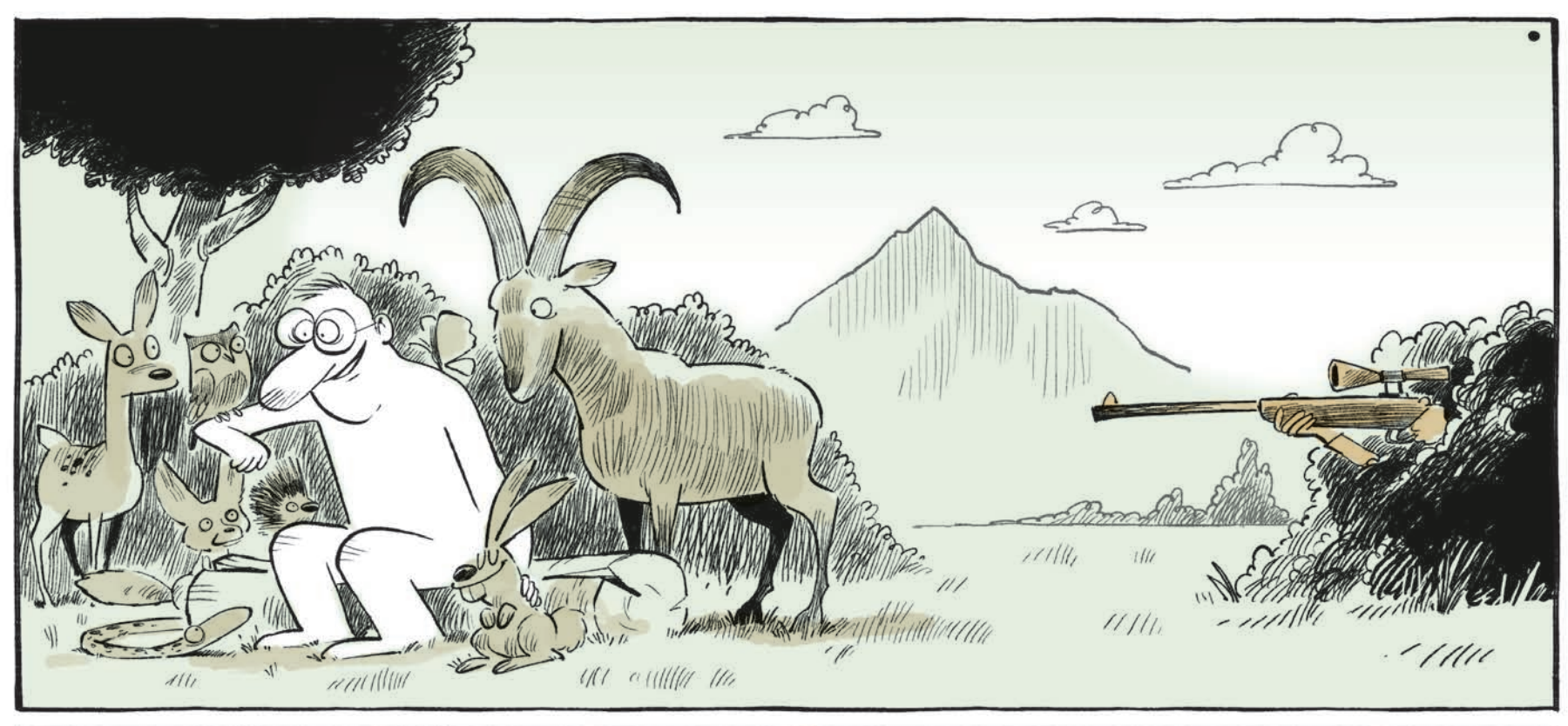
می گویم چهار صد. می گوید اس چهار صد؟ ترکیه خریده یا عربستان؟ می گویم: نخیر. چرا تا من حرف می زنم، یاد موشک و سامانه دفاعی و این جور چیزها می افتی؟ می گوید: از بس کلامت تند و نیشدار است، آدم را یاد سامانه دفاعی می اندازی. خوب پس چهار صد چی؟ اگر منظورت این است که چهار صد تومان دارم به تو قرض بدهم، باید بگویم این پنبه را از گوشت خارج کن. حقوق های ما را مثل خیلی از کارگران و کارمندان دیر می دهند و... می گویم: بالاغیر تا ننه من غریبم بازی در نیار. کی از تو پول خواستم که این بار دوم باشد؟ تازه با چهار صد تومان من چه غلطی می توانم بکنم؟ می گوید: خوب پس بنال چهار صد چی؟ اگر منظورت تعداد یوزه های باقی مانده در ایران است، باید بگویم نصف این تعداد است. جواب می دهم: دفعه آخرت باشد اسم یوز می اوری ها. یوز دیدی ندیدی. تو نمی دانی الان و در شرایط اخیر مطرح کردن نام یوز خط قرمز روزنامه است؟ کوفتم کردی اصلا. می خواستم کلی شوق کنم و با ذوق بگویم که این چهار صدمین شماره شهر ونگ است. همین.

راستش این رفیق و همکار ما از آن موقع نشسته روی پله ها و فقط بر و بر مرا نگاه می کند و آه می کشد. البته سیگار هم می کشد که چون بدآموزی دارد، نمی گویم. همان آه می کشد و جوری خیره است به من که کسی به مریض رو به فوتش این طور نگاه نمی کند. می پرسم: چی شد؟ خوبی؟ با دستمال یزدی اش عرق روی پیشانی اش را پاک می کند و می گوید: من که خوبم. شماها خوبین؟ چیزی تون نشده؟ البته از نظر مغزی که مطمئنم ناخوش احوالید. وگرنه آدمی که عقل داشته باشد، چهار صد شماره طنز و کارتون درمی آورد؟

البته این قدر حرفش درست است و مسولای درزش نمی رود که به قول آن عزیز در توئیتر «از پاسخ می مانم» مثل رضا رشیدپور که وقتی حاتمی کیا در اختتامیه جشنواره فیلم فجر از سر تا پای صداوسیما را شست و شو داد، از پاسخ ماند. یا مثل ما که وقتی جواد خیابانی می گوید: «به دفاع مطلق در فوتبال می گویم دفاع اتوبوسی. بگذارید در فوتبال اسمش را بگذاریم دفاع مینی بوسی». از پاسخ می مانیم. اصلا تا حالا دیده بودید کسی به این فشنگی تناسب ببندد؟ از این به بعد خوب یادمان باشد نسبت فوتبال به فوتسال مثل نسبت اتوبوس است به مینی بوس! اصلا همه این چیزهایی که تا الان گفتیم را ول کنید و بچسبیم به همین دفاع مینی بوسی. اولاً چرا یک نفر در این مملکت نیست یک واژه خوب فارسی، جایگزین اتوبوس و مینی بوس کند؟ ترکیب اتو و بوس را دریابید. آدم به هرجای این مملکت نگاه می کند، از پاسخ می ماند. بعدش هم دفاع مینی بوسی آقای خیابانی؟ آن وقت فکر کرده ای روی دفاع متمکز یک تیم در بازی «کل کوچک» باید چه اسمی بگذاری؟ اسمش را بگذاریم دفاع «تا کسی مرسی؟» خوبه؟ بی خودی صیبانی شدیم. چهار صد شماره در خدمتیم و اگر خدا بخواهد، باز در خدمتتان هستیم. همین را می خواستیم بگویم. مرسی! اه!

**تماشاخانه**

نعمید تیدین | کارتونست | naeemator@gmail.com



**کوچه سوم**

**شهاب نبوی** | چند وقت پیش دیدم اس ام اس واریز پول برام اومد. با خودم گفتم: حتماً یکی طلب داشتیم که پادم نمیداد. شروع کردم به خرج کردن. اول رفتم رستوران، از اینا که بشکن می زنی گارسون میاد جلوت دولا، راست می شه. بعد رفتم به دونه از این گوشه جدیدها خریدم. به آسانسور هم پیدا کردم و توش زرت و زرت عکس گرفتم. برای اولین بار هم رفتم کافه و قهوه سفارش ندادم. اون اسمی که توی منوا همه سخت تر بود رو انتخاب کردم. آخرم انعام بچه ها رو دادم و اومدم بیرون. آرزو داشتم تاکسی درستی بگیرم و وقتی راننده پرسید چقدر می دی؟ بگم: «هم نیست، فقط حرکت کن.» یا تمونده پول هم چند تا بسته سیگار از این خارجی ها خریدم. تورا بر گشت به خونه بودم که رئیس شرکت زنگ زد و گفت: «توی حسابداری اشتباه شده، وام آقای تاجیک رو ریختند به حساب تو. صبح یادت باشه اومدی برایش کارت به کارت کنی.» چون پول نداشتم بدم، از شرکت اخراج شدم و پول رو هم بعد چند ماه، با قرض و قوله پس دادم اما به روز اون طوری که دوست داشتم زندگی کردم.

**کوچه دوم**

**ارمغان زمان فشمی**

**باران**

**سرسبز شوند سبزه زاران** در زیر ترنمات باران

**در شهر اگر چه نیست سبزه** در یاد می آورد بهاران

**در پارک به روی نیمکتها** زیباست تعاملات یاران

**این جلوه رحمت خداوند** یک حال دگر دهد به تهران!

**کوچه اول**

**اسید جواد قضایی** | نمرات پایان ترم آمد. من به زور پاس شدم، وحید با خوشحالی آمد و گفت که مشروط شده و طبق شرطی که بستیم، چون نمره من بالاتر شده، باید شام بدهم. گفتم: «ابراهیم قول داده بود اگه بیست بشه شام با اونه. مدیر گروه هم که فامیلیشونه، بزن بریم پیشش.» وحید گفت: «باهمین لوس باز یا شاکر داول شد.» رفتم پیش ابراهیم که جلوی دانشکده نشسته بود زدم روی شانه اش و گفتم: «کی برامون شام می خری؟» با صورت اشکبارش نگاه می کرد و گفت: «لعنت به این دانشگاه! اشکایتم رو به خدایم برم.» باترس گفتم: «داداش بخدا پول ندارم شام بخرم، مسکنه ندمنوجی شده؟» نگو که بیست نشدی! ابراهیم اشکش را پاک کرد و گفت: «نه بااعلط کردن بهم بیست ندن.» وحید گفت: «جایزه شاگرد اولی ندادن؟» ابراهیم با دلخوری جواب داد: «نه بابا مگه چرا تدارن جایزه ندن؟» دو تایی گفتیم: «پس چته؟» ابراهیم وره تقدیر نامه اش را نشانمان داد و گفت: «اینجا نوشته جناب آقای دولتی کیا دولتی کیا حالی انمی فهمن من مهندس دولتی کیا عزیز هستیم!» وحید پرید از پشت، گردن ابراهیم را گرفت و خمش کرد، من پول کیش را از توی جیبش قاچیدم، شب بیفا استراگتوف خوردم.